

عاشورا، واقعه جاودان تاریخ؛ حسین (ع)، نام‌میرای تاریخ

در ایام محرم و در روزهای عظیم و بی‌مانند تاسوعا و عاشورا از خود چه بپرسیم؟ شاید یکی از سوالات این باشد که آن پیام که عاشورا را زنده نگه داشته است چیست؟ واقعه عاشورا به گواه تمامی مورخان که با این واقعه روبه‌رو شده‌اند، یک واقعه استثنایی است. با توجه به گذر زمان، پستی‌ها و بلندی‌های تاریخ و انجام آیین‌ها و مناسکی که در پیش چشم ما انجام می‌گیرد آنچه به طور خاص عاشورا را بدل به واقعه، بلکه جریانی ماندگار در تاریخ کرده است و چنان جذبه‌ای دارد که غیر مسلمان را نیز به سوی خود دعوت می‌کند صداقت و صدق در عاشورا بود. این پیام بود که سبب شد تا حقیقت بتواند خودش را آشکار کند. افعالی که ما انسان‌ها انجام می‌دهیم به شناخت متکی است؛ این شناخت به هر میزانی هم که باشد باز هم دچار یک محدودیتی است و این ویژگی شناخت بشری است که گریزی از آن نیست. بنابراین ارزش افعال ما در حد شناخت بشری نیست، بلکه براساس نیت و صدق ما انسان‌ها است. آن چیزی هم که خود را در واقعه عاشورا آشکار می‌کند، صدق است. مهمترین پیام عاشورا دعوت به صدق است.

ایام محرم فرصتی برای به یاد آوردن عهد است، هر کدام از ما از لحاظ فردی اوقات خاصی را داریم اوقاتی که لحظات آشکارگی حقیقت بر ما و افق فردی ماست. روایتی از پیامبر(ص) نقل شده است «لِی مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يُقْرِبُهَا فِيهِ مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» میان من و خداوند وقتی است که هیچ ملک مقربی و هیچ نبی مرسل‌ای به آن نزدیک نمی‌شود و این وقت خاص، میقات پیامبر(ص) با خداوند است و هیچ کس دیگری در آن میقات حاضر نیست.

هم چنین پیامبر(ص) در روایت دیگری می‌گوید، در این ده‌ری که در اختیار شماست ما در ایام آن نفعاتی روبرو هستیم و نسیم‌هایی در این ایام وزیدن می‌گیرد، خودتان را در معرض آنها قرار دهید. در آسمان زندگی همه ما این لحظات وجود دارد چطور می‌شود که همیشه از این فرصت‌ها بهره نمی‌گیریم اما لازمه بهره‌گیری از فرصت‌ها این است که افق از جانب ما هم گشوده باشد و در حالیکه در اغلب اوقات این نفعات در آسمان زندگی ما هم آشکار می‌شود اما التفات ما به جانب دیگر است.

در این روزهای خاص است که حقیقت در معرض عیان شدگی است. وقایعی که در این روزها ذکر آن را در خاطرمان زنده می‌کنیم، جز وقایع نادر و استثنایی تاریخ است. استثنایی بودن آن هم از این جهت است که در آن یک اتفاقی می‌افتد که آشکارگی حقیقت است و گرنه مشابه رخدادهای جنگی در طول تاریخ بسیار اتفاق افتاده است. اما در گذر زمان به ناگاه گویی امکانی یا رخنه‌ای پدید می‌آید که مجال آشکارگی حقیقت فراهم می‌شود؛ به ویژه وقتی وقایع قبل و بعد این اتفاق را دوره می‌کنیم، متوجه می‌شویم که چه اتفاقی افتاده است. اگر واقعه عاشورا رخ نمی‌داد معلوم نبود مجال شنیدن عمق سخن این منادی تا چه اندازه برای آیندگان فراهم می‌شد.

رجزها یکی از منابع ما برای واکاوی واقعه عاشورا هستند و از اثر گذارترین آنها رجزخوانی‌های حضرت علی اکبر(ع) است؛ از جملات و سخنان او پی می‌بریم که این جوان به رغم جوانی دارای چه شخصیت والایی است. او در یکی از رجزها می‌گوید ما رسیدیم به نقطه‌ای که جنگ است حالا که دیگر پندها، موعظه‌ها کارآمد نشده و ما نمی‌خواستیم به این مرحله برسیم اما حالا که

به مرحله رویارویی رسیدیم و حسین ابن علی(ع) هم سعی کرد تا آغازگر جنگ نباشد، اما این جنگ حقایق را از هم خواهد شکافت به وسیله این جنگ حقایق آشکار خواهد شد.

واقعه عاشورا در زمان ها و مکان های متفاوت تاثیر خود را بر جای نهاده و خواهد نهاد: این واقعه می تواند محدودیت های زمانی و مکانی را طی و عبور کند. برای مثال منابعی که به طور تقریبی مربوط به قرن ۹ است به نوعی به این موضوع اشاره داشتند؛ در یک مجلسی "سفاح" تمام امیرزادگان بنی امیه را جمع کرد و آنها هم به خیال اینکه مجلس، مجلس آشتی است در این جلسه حاضر شدند و یک مرتبه سفاح فرمان قتل آنها را صادر کرد بنابراین هیچ یک از امیرزادگان بنی امیه باقی نماندند به غیر از "عبدالرحمان" که مادر او آفریقایی بود و در ابتدا به آفریقا پناه برد و بعد هم به "اندلس" منتقل شد. عبدالرحمان در آنجا حکومت بنی امیه را بنا گذاشت که ۲۰۰ سال هم دوام آورد؛ در این ۲۰۰ سال حکومت قابل توجهی شکل گرفت که بسیاری از مساجد و بناها در اندلس مربوط به این دوره است و از جاذبه های جهان است. این در حالی است که حکومت بنی امیه در اندلس به دلیل مسایل داخلی فرو می ریزد. او ادامه داد: یک مورخ مسلمان سنی مذهب می گوید که بعد از فروپاشی بنی امیه در اندلس بعد از دوره ای رد پای بنی امیه گم می شود، من گمان کردم که به دلیل نوع برخورد آنها با مسلمانان و مسیحیان و نوع سیاست کوتاه بینانه بنی امیه فروپاشید و اسم آنها در این منطقه محو شد اما این مورخ می گوید پیروان بنی امیه به دلیل واقعه عاشورا و برخورد آنها با امام حسین(ع) از معرفی اجداد خود شرمسار بودند. مگر یک واقعه تا چه اندازه می تواند اثر گذار و ماندگار شود؟ در این زمان است که جمله حضرت علی اکبر(ع) را به خوبی می توان درک کرد.

اگر نگاهی به سخنان آخر امام حسین(ع) در عاشورا ببینیم باز هم در سخنان اباعبدالله اوج را شاهد هستیم؛ وقتی امام حسین(ع) می گوید «رَضِيَ بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ» آنقدر حادثه سنگین است که در آخر بگوییم «يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ» و این جمله آخر نشان دهنده سهمگینی و سختی حادثه است؛ بسیار مهم است که انسان در لحظه آخر زندگی خود چه درخواستی را از خداوند مطرح می کند. آنقدر کوشیدند و اقدامات فراوان انجام دادند تا چهره این قیام را تخریب کنند اما این واقعه در اندیشه ها و دل ها نفوذ کرده است. صدق و صداقت از پایه های استواری است که پیام عاشورا در برابر همه بدخواهان زنده نگه داشته است.

آنچه در این واقعه خود را بر ما نمایان می کند آشکار شدن جلوه معرفت الهی در وجود انسان هایی گرانقدر، آن هم در میدان آزمون های سخت و سهمگین است. معرفت محدود بشری برای ایستادن در چنین میدانی بسندگی ندارد و قلب انسان صدیق جلوه گاه معرفت الهی می شود و از متناهی به نامتناهی راه می یابد. میدانی چون کربلا میدانی است که در آن شناخت و معرفت و ایمان و یقین در محک آزمایش گذاشته می شود و صدق و صداقت هرچه بیشتر مجال شهرت می یابد. می دانیم که هر کس پا در مسیر ایمان گذاشت، بدون تردید مورد آزمون قرار می گیرد: «أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ». آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ما ایمان آوردیم، رها می ماند و در معرض آزمون قرار نخواهند گرفت؟ کسانی با این ادعا در معرض آزمون قرار گرفته اند تا آن کس که صادق و راستگو است، از آن کس که خلاف می گوید و ادعای محض می کند بازشناخته شود.

در آیه‌ای از قرآن کریم با یک تأکید خیلی عجیب آمده است: «وَلْبُلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ». بطور خلاصه یعنی همه آزموده خواهیم شد. با چه چیزی؟ به خوف، به جوع، به نقص اموال، به نقص انفس.

اما حسین (ع) کیست که در این میدان مصیبت و بلا و امتحان چنین سرفراز است؟ یک دریچه برای نگاه به معرفت و مرتبه ایمان امام حسین دعای بلندمرتبه عرفه است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِفَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ» با حمد و ستایش خداوند آغاز می‌شود و بعد با هر فراز حسین بن علی توصیفات از خداوند را بیان می‌کند که در پس آن شناختی عمیق نهفته است. در فرازی حضرت می‌فرماید «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَخْشَاكَ كَأَنِّي أُرَاكَ» خدایا به من چنان خشیتی بده که گویی من تو را می‌بینم؛ یعنی ضمیر من، درون، اندیشه و عقلم آن‌چنان باور و خشیتی نصیص شده باشد، مثل وقتی که من در برابر تو ایستاده باشم و تو را می‌بینم. پس چه نیرویی در این دیدن است که ما از خداوند بخواهیم خدایا، به ما چنان خشیتی بده گویی که تو را داریم می‌بینیم. عقل به یک مرتبه‌ای از معرفت عقلانی برسد، گویی به قوت آن چیزی است که شما از ناحیه حس می‌بینید.

مراتب توحید در دعای عرفه بسیار قابل تأمل است. امام از خداوند می‌خواهد به آنجایی برسد که: «وَاسْعِدْنِي بِتَقْوِيكَ وَلَا تُشْقِنِي بِمِعْصِيَتِكَ وَخِرْلِي فِي قَضَائِكَ وَبَارِكْ لِي فِي قَدْرِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ»، فرد برسد به این مرتبه‌ای که خدایا، به من این توفیق را بده که اگر تو چیزی را برای من مقدر کردی که الان اتفاق بیفتد و من دوست نداشته باشم که اتفاق بیفتد یا اگر تو مقدر کردی که دیرتر اتفاق بیفتد و من دوست داشته باشم که زودتر اتفاق بیفتد، من آن را دوست نداشته باشم. هر چه که تو می‌پسندی من بپسندم. به واقع این چه مرتبه‌ای از شناخت است؟ کسی که در مقام شناخت و معرفی خداوند است، چه جملات عجیبی در این دعا دارد: «أَنْتَ الَّذِي مَنْنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ أَنْتَ الَّذِي اعْطَيْتَ أَنْتَ الَّذِي اعْتَمَيْتَ» تو آن کسی هستی که در زندگی‌ام بر من منت‌های فراوان گذاشتی، تو کسی هستی که در زندگی من نعمت‌ها را تمام کردی، تو کسی هستی که در زندگی‌ام خوبی و بالاتر از آن را عطا کردی. «أَنْتَ الَّذِي أَحْسَنْتَ أَنْتَ الَّذِي اجْمَلْتَ أَنْتَ الَّذِي افْضَلْتَ أَنْتَ الَّذِي اكْمَلْتَ» همین‌طور پشت سرهم این جملات است. در این دعا چه خداشناسی هست؟ جوری که آدم می‌بیند همه مراتب توحید در این دعای عرفه آشکار است. توحید ذات، حالا در مرتبه‌ای که برای انسان مقدور است؛ توحید افعال و توحید صفات. جوری که من مثلا در مرحله توحید افعالی، هیچ ماجرابی، هیچ رخدادی از هیچ‌کسی در عالم نیبم، مگر آنکه در انتها از خداوند ببینم. چشم ما به فعل، سخن و دست این‌وآن است. آن خاستگاه و مبدأ، توحید حقیقی است.

حال می‌توان جنبه دیگر استثنایی بودن عاشورا را فهمید. در تاریخ جنگ‌های فراوان داریم و یا اینکه سپاه قلیلی به دست سپاه کثیری کشته شوند و حتی حق در یک سو باشد و باطل در سویی دیگر اما چرا عاشورا واقعه‌ای است و رای همه این‌ها؟ آنچه در تجربه قیام امام حسین (ع) جای تأمل و دقت فراوان دارد، نوع مواجهه امام و یارانش با مقوله مرگ و شهادت است.

در طول تاریخ حوادثی که در آن افرادی به استقبال مرگ، آن هم به نحو آگاهانه بروند، کم است. حتی فراتر از این، می‌شنویم که این افراد مسابقه در مرگ داشته‌اند، به پیشواز مرگ می‌رفتند و این مرگ را برای خودشان شهادت می‌دانستند. این مسأله جای درنگ دارد. اینکه انسان‌هایی بافضیلت، قهرمانانه بشتابند به سمت مرگ، آن هم آگاهانه. با آگاهی، با شعور و با وقوف به سراغ مرگ می‌روند و پیشی می‌گیرند، پس علی القاعده باید مرگ را چیز دیگری ببینند. امکانی که دارند آن را به فعلیت می‌رسانند. حیات را

صرفاً در همین امکان‌هایی که می‌شناسیم و تحقق بخشیدن به این امکان‌ها نبینند، بلکه در حیات، امکان‌های دیگری را ببینند که ما نمی‌بینیم. در آن مرحله‌ای که شما بریده از همه تعلقات هستید، به انقطاع کامل رسیدید از هرآنچه غیر من است، با من خالی که نمی‌توان زندگی کرد، مگر اینکه در اینجا با یک دریافت دیگری از زندگی و دریافت دیگری از مرگ روبه‌رو باشید. حیات با این پیوندها، با این تعلق‌ها معنا دارد. من، منی بود که حس می‌کرد، منی بود که خیال می‌کرد، منی بود که می‌اندیشید، منی بود که لذت می‌برد، منی بود که رنج می‌برد، منی بود که کاری انجام می‌داد، فعلی از آن سر می‌زد، منی بود که منفعل می‌شد؛ اما اینجا با منی روبه‌رو هستیم که هیچ کدام از اینها را ندارد. با یک منی که می‌توان گفت لااقل دیگر آن منی که ما می‌شناسیم نیست. منی که دیوارهای آن نوع از من بودن را که ما با آن آشنا هستیم، به نحوی شکست. منی که با وجود تعلقات، در امکان دیگری در حیات دیگری خود را نشان می‌دهد. منی که دیگر محدود به این پیوندها نیست، متناهی نیست. منی که دارد حدود وجودی محدودکننده خود را از دست می‌دهد. منی که داشته‌ها را از دست داده است؛ دارد می‌شود عین فقر؛ دارد می‌شود عین نیازمندی؛ دارد می‌شود نیاز مطلق. پیش تر هم نیاز داشت اما این نیازهایش متوجه غیر بود؛ متوجه «آن» بود؛ متوجه «آنها» بود. الان غیری نیست. یک موجودی دارد محدودیت‌های موجود بودنش را از دست می‌دهد. از هستنده بودن دارد هستی می‌شود.

مرگ در نظر حسین (ع) و یاران او که آگاهانه به استقبال آن می‌روند، یک نوع فرارفتن از حیطه محدود هستنده بودن و رسیدن به هستی، متصل شدن به هستی است. رسیدن از فقر مطلق به غنای مطلق است. اگر کسانی چنین تجربه‌ای از مرگ داشته باشند به پیشواز مرگ می‌روند، از مرگ استقبال می‌کنند، برای رسیدن به مرگ با هم مسارعه دارند. این غنای محض، این وجودی که از فرط پری، غنی و بی‌نیاز است و من نیازمند مطلق به آن متصل می‌شوم، همانی است که ما از آن به خدا تعبیر می‌کنیم. صمد است، پر است، ملاً است. به ما می‌گویند خدا را با چیزهایی که با آنها آشنا هستید، به خصوصاتی که از آن اشیا است، از آن اشخاص است، از آن افراد است، از آن موجودات است، تشبیه نکنید ولی وقتی که ما تنزیه می‌کنیم، معنایش این نیست که اکنون ما رسیده ایم به یک خلأ؛ اتفاقاً رسیده ایم به یک ملاً، به یک پُری که از فرط پُری نمی‌توانیم توصیفش کنیم؛ نه به چیزی که توخالی است. مرگ به عنوان رسیدن یک هستنده به هستی، آن هم هستی که ملاً است، پُر است. اینهایی که به استقبال مرگ می‌روند، کسانی هستند که از آنها جملات عجیبی می‌شنویم. جوانی که از حسین بن علی (ع) شنیده است که این کاروان به سمت مرگ می‌رود، از او می‌پرسد که اُولسنا علی الحق؟ آیا ما برحق نیستیم؟ قال بلی. گفت: بله. و بعد جواب می‌دهد که فاذا لا تُبالی بالموت. ما پروایی از مرگ نداریم. پرسید نزد تو مرگ چگونه است؟ گفت: أحلی من العسل. شیرین تر از عسل. کسانی که چنین مردنی را طلب می‌کنند، نه به سوی نیستی بلکه اتفاقاً به سمت این امکان خاص انسان که مختص به خود انسان است، این مردن همراه با وقوف و آگاهی که هیچ موجود دیگری نمی‌تواند به آن دست یابد، حرکت می‌کنند و دارند به خودی‌ترین خودی‌های خودشان می‌رسند. نه به سمت یک امر بیگانه، یک امر غریب، یک امر نامأنوس، یک امر ترسناک؛ امری که برای ما مبهم است و به همین خاطر از آن می‌ترسیم و واهمه داریم؛ نه چیزی که با آن دارند کم می‌شوند، تجزیه می‌شوند، تحلیل می‌روند، از بین می‌روند بلکه به سمت چیزی که با آن فزونی پیدا می‌کنند. مولانا در آن شعر دارد: کی زمردم کم شدم؟ من با مرگ کم نمی‌شوم، آنچه در وهم ناید می‌شوم. در چشم اینها حیات ما به منزله قطره‌ای است که اکنون به دریا متصل می‌شود. آب از دریا به دریا می‌رود / از همانجا کامل آنجا می‌رود. باور کرده‌اند که: إنا لله و إنا إليه راجعون.. مرگ آگاهانه در راه حق، یک پاسخ است؛ پاسخ به ندای اُلست بربکم. آیا شما از آن پروردگارتان هستید؟ قالوا بلی. گفتند: آری. این مرگ، مرگ انسانی است که با مردن آگاهانه اش دارد بلی می‌گوید، دارد با تمام وجود آری می‌گوید؛ نه مثل ما که آری گفتن‌هایمان به زبانمان است و از حد زبان حتی تا ذهنمان، تا دلمان هم نفوذ نمی‌کند. این آری گفتن نشانه دارد. این مرگ

غیر از پایان گرفتن علائم حیاتی است. این مرگ اتصال به حیات است، به حی لايموت است؛ آن هم آگاهانه، آن هم مشتاقانه. اتصال به محبوب، اتصال به معشوق، بالاتر از صرف آگاهی عقلی، سراسر وجود دارد به این اتصال می‌رسد. تمامی لایه‌ها یکجا دارد به این مرتبه اتصال به حق می‌رسد. پس چرا ترس؟ چرا این فرد دغدغه داشته باشد؟ آخر ترس از ناشناخته هاست. اگر کسی با خود خودش انس برقرار کرده باشد، دیگر واقعه مرگ آگاهانه، واقعه ناشناخته‌ای نیست، ترسناک نیست. اگر کسی در درون خودش مردن را قبل از مردن تجربه کرده باشد، آن هم نه یک بار، مکرر تجربه کرده باشد؛ اگر کسی در عین داشتن پیوندها و علقه‌ها طوری وقوف و آگاهی پیدا کرده باشد که این علقه‌ها به منزله بندهایی که او را به بند کشیده‌اند و محدود کرده‌اند نباشد؛ اگر کسی به این روایت مشهور «موتوا قبل أن تموتوا» وقوف پیدا کرده باشد و آن را در زندگی‌اش عملی کرده باشد یعنی اگر نشانه‌های مرگ قطع علقه هاست، این قطع را پیش از مردن صورت داده باشد در این صورت با یک واقعه ناآشنا روبه‌رو نیست. واقعه آشناست. از مولا علی(ع) در نهج البلاغه خوانده‌ایم؛ جایی دردمندانه سخن می‌گوید: **إِنْ أَقْلَ يَقُولُوا حَرِّصْ عَلَى الْمُلْكِ**. اگر سخن بگویم، می‌گویند بر پادشاهی و مُلک حریص و آزمند است. **وَإِنْ أَسْكَتْ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ**. اگر ساکت شوم، می‌گویند که او از مرگ ترسیده است. هیهات هیهات لابن ابیطالب آنس بالموت من الطفل بندی أُمه. هیهات هیهات، فرزند ابیطالب مأنوس تر است به مرگ از طفل به سینه مادرش. مرگ واقعه‌ای ناآشنا نیست. ترسناک نیست. اینها کسانی هستند که مرگ را شهادت دیدند. یعنی انسان‌هایی که این مرگ آگاهانه در راه حق را انتخاب می‌کنند و شهیدند یعنی اولاً شاهدند، ناظرند، چشمشان به حقیقت باز شده است، چیزهایی می‌بینند که ما نمی‌بینیم و ثانیاً شاهدند یعنی گواهند و بودنشان شده است عین حق؛ تجلی حقند در تمامی مظاهرش. در مناجات شعبانیه این جمله معروف و فراز بلند را خوانده اید: **إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ**. خدایا به من کمال انقطاع را بده. از همه چیز غیر از تو بریده باشم و فقط به تو متصل شده باشم. **حَوَائِرَ أَبْصَارِ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ**. چشم ما را روشن کن به روشنایی دیدن تو تا اینکه دیده‌های دل حجاب‌های نور را باز کنند، پاره کنند و به معدن عظمت متصل شوند و **تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مَعْلُوقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ**. ارواح ما آویخته شود، معلق شوند به عز قدس تو. عاشورا اجابت این دعا، این مناجات و این درخواست است. با انسان‌هایی روبه‌رویم که از یک طرف بدن‌هایشان در میان ماست و انسانند مثل من و شما و از طرف دیگر چشم گشوده‌اند به حقیقتی فراتر. دارند آویخته می‌شوند به عز قدس خداوند. باز در آن جمله معروف نهج البلاغه می‌گوید: **حَوْصَحَبِ الدُّنْيَا بِأَبْدَانِهِمْ**. اینها هنوز دارند با دنیا مصاحبت می‌کنند با بدن‌هایی که ارواحها معلقه بعض قدسک. ارواح این بدن‌ها آویخته به عز قدس تو هستند. عاشورا چنین صحنه‌ای است. صحنه فرارفتن انسان‌هایی از این محدودیت‌های تنگ، متصل شدن آنها به معدن حقیقت. عاشورا فشرده طی کردن تمامی مراحل سلوک **إِلَى اللَّهِ** است در یک نیمروز، در یک روز. رهی را که سالک به سالی رود / به یک روز شوریده حالی رود. فشرده حیات انسان‌هایی است که دارند مرحله به مرحله از موتی به موتی و از مقامی به مقامی عبور می‌کنند. خیلی جالب است که عاشورا را یک بار از این زاویه نگاه کنیم که انسان‌هایی دارند تمامی آن مراحل را که به عنوان مقامات سلوک می‌شناسیم، طی می‌کنند. مقام یقظه، آگاهی، مقام صبر، مقام رضا را اینها دارند پله پله طی می‌کنند. واقعه، واقعه فجیعی است مخصوصاً وقتی بدانیم چه انسان‌هایی دارند به شهادت می‌رسند. اما برای خود آنها چیست؟ برای خود آنها انصافاً واقعه، واقعه زیبایی است. صحنه، صحنه زیبایی است. به همین دلیل وقتی عیدالله بن زیاد از زینب کبری(س) می‌پرسد دیدی که خدا با شما چه کرد؟ چه گذشت بر شما؟ این همه مصیبت‌هایی را که پشت سر گذاشتید، چگونه دیدی؟ می‌فرماید: **حَمَارَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً**. جز زیبایی ندیدم. حق دارد این را بگوید. شعار نمی‌دهد. یک انسان آگاه می‌فهمد در عاشورا چه خبر شد. برای ما جای غبطه دارد. باید غبطه خورد به حال کسانی که این طور شتابان مسارعه به جانب موت به معنای اتصال به حق می‌کنند. پاسخ به **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** است. **كَلِمَاتٌ وَجْهَكَ أَشْرَقَتْ وَشِعَاعٌ طَلَعَتْكَ طَلِي**. ای خداوند انوار

وجه تو آشکار می‌شود و شعاع طلعت تو بالا می‌گیرد. زچه رو ألت بریکم نرنی / بزنی که بلی بلی. تو ألت بریکم را بگو، من شاهد شهید می‌گویم بلی، آمدم، آمدم. به جواب طبل ألت او. دارند طبل می‌زنند، دارند جمع باش می‌گویند. ای انسان‌ها ألت بریکم؟ آیا شما از آن خداوند نیستید؟ به جواب طبل ألت او / زولا چو کوس بلی زدم / همه خیمه زد به در دلم / سپه غم و حشم بلا / پی خوان دعوت عشق او / همه شب زخیل کروبیان / رسد این صفیر مهیمنی / که گروه غمزده الصلا / من و مهر آن مه خوبرو / که چو زد صلا ی بلی بر او / به نشاط و فهقه شد فرو / که أنا الشهد بکربلا. او دارد پاسخ ألت بریکم را آن طور که شایسته است می‌دهد، نه به زبان قال، بلکه با جان خود.